



پیامک های

پائولو کونیلو



پیامک های پائولو کوئیلو

علیرضا فیروزی

بهار ۱۳۸۷

شناسگر رکورد: ۱۱۸۷۴۰۵

وضعیت فهرست نویسی: فیفا

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۰۴۳-۱۹-۸

شماره کتابشناسی ملی: ۱۱۸۷۴۰۵

موضوع: کوئیلو، پائولو، ۱۹۴۷ م. - - کلمات قصار.

موضوع: نکته گوییها و گزینه گوییها

عنوان و نام پدید آور: پیامک های پائولو کوئیلو / علیرضا فیروزی.

وضعیت نشر: سبزوار: امید مهر، ۱۳۸۷

مشخصات ظاهری: ۱۰۴ ص:؛ ۱۱*۱۶/۵ س م.

شناسه افزوده: فیروزی، علیرضا، ۱۳۶۱-

رده بندی کنگره: ۱۳۸۷ آ ۹۶ و ۲۷/۹۶۹۸

سرشناسه: کوئیلو، پائولو، ۱۹۴۷ م.

رده بندی دیویی: ۸۹۶/۳۴۲

پیامک های پائولو کوئیلو

گردآورنده: علیرضا فیروزی ۰۹۱۲۶۹۷۶۶۵۳

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۰۴۳-۱۹-۸

نوبت چاپ: اول / ۱۳۸۷ تیراژ ۳۰۰۰ چاپ دقت

انتشارات امید مهر: سبزوار / خیابان کاشفی شمالی / پاساژ ارم / طبقه همکف

تلفن: ۰۵۷۱ - ۲۲۳۴۵۹۵ همراه: ۰۹۱۵۱۷۱۰۳۶۰

مرکز پخش: آفتابگردان / ۰۹۱۲۶۹۷۶۶۵۳

قیمت: ۱۲۰۰۰ ریال

بهترین هدیه برای کسانی که دوستشان دارید!



برای سفارش مجموعه کتابهای پیامک ها با شماره ۰۹۱۳۶۹۷۶۶۵۳ تماس بگیرید.

و یا به سایت www.SabzPatogh.com مراجعه نمایید.

زندگی نامه

پائولو کوئیلو در سال ۱۹۴۷، در خانواده‌ای متوسط به دنیا آمد. پدرش پدرو، مهندس بود و مادرش، لیژیا، خانه‌دار. در هفت سالگی، به مدرسه‌ی عیسوی‌های سن ایگناسیو در ریودوژانیرو رفت و تعلیمات سخت و خشک مذهبی، تاثیر بدی بر او گذاشت. اما این دوران تاثیر مثبتی هم براو داشت.

در راهروهای خشک مدرسه‌ی مذهبی، آرزوی زندگی‌اش را یافت، می‌خواست نویسنده شود. در مسابقه‌ی شعر مدرسه، اولین جایزه‌ی ادبی خود را به دست آورد. مدتی بعد، برای روزنامه‌ی دیواری مدرسه‌ی خواهرش سونیا، مقاله‌ای نوشت که آن مقاله هم جایزه گرفت.

اما والدین پائولو برای آینده‌ی پسرشان نقشه‌های دیگری داشتند. می‌خواستند مهندس شود. پس، سعی کردند شوق نویسندگی را در او از بین ببرند. اما فشار آن‌ها، و بعد آشنایی پائولو با کتاب مدار راس‌السرطان اثر هنری میلر، روح طغیان را در او برانگیخت و

کمی بعد، پائولو با گروه تاتری آشنا شد و همزمان، به روزنامه‌نگاری روی آورد. از نظر طبقه‌ی متوسط راحت‌طلب آن دوران، تاتر سرچشمه‌ی فساد اخلاقی بود. پدر و مادرش که ترسیده بودند، قول خود را شکستند. گفته بودند که دیگر پائولو رابه بیمارستان روانی نمی‌فرستند، اما برای بار سوم هم او رادر بیمارستان بستری کردند.

پائولو، سرگشته‌تر و آشفته‌تر از قبل، از بیمارستان مرخص شد و عمیقاً در دنیای درونی خود فرو رفت. خانواده‌ی نومیدش، نظر روان‌پزشک دیگری را خواستند. روان‌پزشک به آن‌ها گفت که پائولو دیوانه نیست و نباید در بیمارستان روانی بماند. فقط باید یاد بگیرد که چگونه با زندگی روبه‌رو شود. پائولو کوئلیو، سی سال پس از این تجربه، کتاب ورونیکا تصمیم می‌گیرد بمیرد را نوشت.

پائولو پس از این دوران، دوباره به تحصیل روی آورد و به نظر می‌رسید می‌خواهد راهی را ادامه دهد که پدر و مادرش برایش در نظر گرفته‌اند. اما خیلی زود، دانشگاه را رها کرد و دوباره به تاتر روی آورد. این اتفاق در دهه‌ی ۱۹۶۰ روی داد، درست زمانی که جنبش هیپی، در سراسر جهان گسترده بود. این موج جدید، در برزیل نیز ریشه دواند و رژیم نظامی برزیل، آن را به شدت سرکوب کرد.

پائولو موهایش را بلند می‌کرد و برای اعلام اعتراض، هرگز کارت شناسایی به همراه خود حمل نمی‌کرد. شوق نوشتن، او را به انتشار نشریه‌ای واداشت که تنها دو شماره منتشر شد. در همین هنگام، رائول سی‌شاس آهنگساز، از پائولو دعوت کرد تا شعر ترانه‌های او را بنویسد. اولین صفحه‌ی موسیقی آن‌ها با موفقیت چشمگیری روبه‌رو شد و ۵۰۰۰۰ نسخه از آن به فروش رفت. اولین بار بود که پائولو پول زیادی به دست می‌آورد. این همکاری تا سال ۱۹۷۶، تا مرگ رائول ادامه یافت. پائولو بیش از شصت ترانه نوشت و با هم توانستند صحنه‌ی موسیقی راک برزیل را تکان بدهند.

در سال ۱۹۷۳، پائولو و رائول، عضو انجمن دگراندیشی شدند که بر علیه ایدئولوژی سرمایه‌داری تاسیس شده بود. به دفاع از حقوق فردی هر شخص پرداختند و حتی برای مدتی، به جادوی سیاه روی آوردند. پائولو تجربه‌ی این دوران را در کتاب والکیری‌ها به روی کاغذ آورده است.

در این دوران، انتشار «کرینگ - ها» را شروع کردند. «کرینگ - ها»، مجموعه‌ای از داستان‌های مصور آزادی‌خواهانه بود.

دیکتاتوری برزیل، این مجموعه را خرابکارانه دانست و پائولو و رائول را به زندان انداخت. رائول خیلی زود آزاد شد، اما پائولو مدت بیش‌تری در زندان ماند، زیرا او را مغز متفکر این اعمال آزادی‌خواهانه می‌دانستند. مشکلات او به همان جا ختم نشد، دو روز پس از آزادی‌اش، دوباره در خیابان بازداشت شد و او را به شکنجه‌گاه نظامی بردند. خود پائولو معتقد است که باظواهر به جنون و اشاره به سابقه‌ی سه بار بستری‌اش در بیمارستان روانی، از مرگ نجات یافته است.

وقتی شکنجه‌گران در اتاقش بودند، شروع کرد به خودش را زدن، و سرانجام از شکنجه‌ی اودست کشیدند و آزادش کردند.

این تجربه، اثر عمیقی بر او گذاشت. پائولو دربیست و شش سالگی به این نتیجه رسید که به اندازه‌ی کافی "زندگی" کرده و دیگر می‌خواهد "طبیعی" باشد. شغلی در یک شرکت تولید موسیقی به نام پلی‌گرام یافت و همان جا با زنی آشنا شد که بعد با او ازدواج کرد. در سال 1977 به لندن رفتند. پائولو ماشین تایپی خرید و شروع به نوشتن کرد.

اما موفقیت چندانی به دست نیاورد. سال بعد به برزیل برگشت و مدیر اجرایی شرکت تولید موسیقی دیگری به نام سی‌بی‌سی شد. اما این شغل فقط سه ماه طول کشید. سه ماه بعد، همسرش از او جدا شد و از کارش هم اخراجش کردند.

بعد بادوستی قدیمی به نام کریستینا اویتسیکا آشنا شد. این آشنایی منجر به ازدواج آن‌ها شد و هنوز باهم زندگی می‌کنند. این زوج برای ماه عسل به اروپا رفتند و در همین سفر، از اردوگاه مرگ داخائو هم بازدید کردند.

در داخائو، اشراقی به پائولو دست داد و در حالت اشراق، مردی را دید. دوماه بعد، درکافه‌ای در آمستردام، باهمان مرد ملاقات کرد و زمان درازی با او صحبت کرد. این مرد که پائولو هرگز نامش را نفهمید، به او گفت دوباره به مذهب خویش برگردد و اگر هم به جادو علاقه‌مند است، به جادوی سفید روی بیاورد. همچنین به پائولو توصیه کرد جاده‌ی سانتیاگو (یک جاده‌ی زیارتی دوران قرون وسطی) را طی کند. پائولو، یک سال بعد از این سفر زیارتی، در سال ۱۹۸۷، اولین کتابش خاطرات یک مغ رانوست. این کتاب به تجربیات پائولو در طول این سفر می‌پردازد و به اتفاقات خارق‌العاده‌ی زیادی اشاره می‌کند که در زندگی انسان‌های عادی رخ می‌دهد. یک ناشر کوچک برزیلی این کتاب را چاپ کرد و فروش نسبتاً خوبی داشت، اما با اقبال کمی از سوی منتقدان روبه‌رو شد.

پائولو در سال ۱۹۸۸، کتاب کاملاً متفاوتی نوشت: کیمیاگر. این کتاب کاملاً نمادین بود و کلیه‌ی مطالعات یازده ساله‌ی پائولو را درباره‌ی کیمیاگری، در قالب داستانی استعاری خلاصه می‌کرد.

پائولو دست از تعقیب رویایش نکشید. فرصت دوباره‌ای دست داد: با ناشر بزرگ‌تری به نام روکو آشنا شد که از کار او خوشش آمده بود. در سال ۱۹۹۰، کتاب بریدا را منتشر کرد که در آن، درباره‌ی عطایای هر انسان صحبت می‌کرد. این کتاب با استقبال زیادی مواجه شد و باعث شد کیمیاگر و خاطرات یک مغ نیز دوباره مورد توجه قرار بگیرند. در مدت کوتاهی، هرسه کتاب در صدر فهرست کتاب‌های پرفروش برزیل قرار گرفت. کیمیاگر، رکورد فروش تمام کتاب‌های تاریخ نشر برزیل را شکست و حتی نامش در کتاب رکوردهای گینس نیز ثبت شد ...

برگرفته از www.paulocoelho.ir

جوانی که فراموش می کند شاخه گلی به محبوبش بدهد، سر انجام وی را از دست خواهد داد .



هنگامی که آرزوی چیزی را داری سراسر کیهان همدست می شوند تا بتوانی این آرزو را تحقق بخشی.



با آنچنان عشقی در قلبت زندگی کن که اگر اشتباهها به جهنم رفتی، خود شخص شیطان تو را به بهشت بازگرداند .

بدترین راه حفظ یک ازدواج محروم کردن دیگری از آزادی هایش می باشد.



اگر حقیقتاً قصد دارید عشق ورزی را بیاموزید ، یاد بگیرید که آزاد باشید .



انسان به یک قانون منحصر به فرد – عشق – نیاز دارد تا بتواند در صفای کامل با جهان روحانی و معنوی هم زیستی کند .

عشق یعنی خدا , و مرگ به معنای آن است که یک قطره از این عشق , به سر چشمه اش باز گردد .



هر چه بیشتر به کسی عشق می ورزیم , بیشتر در اسرار آن نفوذ می کنیم.



لحظه ای که شهادت نشان دادن عشق را داشتیم , میل خود را به زندگی باز می یابیم .

عشق حقیقی تنها هنگامی تجلی می یابد که آتش شهوت اولیه فرو بخوابد ،
و گدازه های سوخته آن به خاکستر تبدیل شوند .



پیروزی و شکست بخشی از زندگی هر کسی است .



مردها از احساس برتری لذت غریبی می برند ، و نمی دانند در بیشتر
موارد به شیوه ای کاملاً پیش بینی شده رفتار می کنند .

سه چیز می ماند : ایمان , امید و عشق . اما برترین آنها , عشق است .



اگر کالبد های شما به خاطر خداوند سوزانده شود اما عشق نداشته باشید
, هیچ ارزشی نخواهد داشت . هیچ !



وقتی نگاهی کریمانه به دنبال می اندازی چهره فرشته تو مشهود است .

وقتی کسی راهش را انتخاب کرد ، نباید بترسد .



اگر ایمانم چنان کامل باشد تا آنجا که کوه ها را جا بجا کنم اما عشق نداشته باشم ، هیچم .



عشق قانونی است که در خود ، تمامی قانون های دیگر را خلاصه می کند .

ایمان فقط راهی است که ما را به عشق اعظم می رساند .



جایی که عشق باشد , انسان هست و خدا هست .



فقط باید به یک چیز حسادت کنم , به روح عظیم , غنی و سخاوتمند آنان
که عشقی را می شناسند که در آتش حسد نمی سوزد .

خدا عشق است . عشقی که هنگام نفوذ به درون ما , نرم می کند , ناب می کند , تازه می کند , باز سازی می کند , درون آدمی را باز می سازد .



پرستش و تقوای واقعی وقتی در زندگی آدمی ظاهر می شود که دارای آرزویی هستیم , و اگر موفق نشویم به آن دست پیدا کنیم , خواهیم مرد .



فرد گرایی ما را به سوی نومیدی و تنهایی می راند .

زمانی که برای رسیدن به یک هدف مشخص اتحاد وجود داشته باشد ، هیچ مانعی نمی تواند سد راه بشود .



مشارکت هم برای شادی و هم برای محافظت از ما ضروری است .



اگر شجاعت کشتن خودمان را داریم ، پس شجاعت ادامه دادن زندگی مان را هم داریم .

زندگی برای نمایاندن زیبایی و ابدیت خود , نیازمند نشانه های پنهانی
نیست .



هرگز فراموش نکن که در آشکار کردن احساسات آزادی . و این کار شرم
آور نیست .



خود را سرزنش نکن اگر گاهی وقت خود را با بازیچه ها تلف می کنی این
کار ها خوشی های کوچکی هستند که تو را به کار های بزرگ تحریک می
کنند .

به دنبال عشق ، به دنبال این لحظه جاودانه بروید ، به دنبال یگانه چیزی
که تا هنگامی که نوع بشر به پایان روزگار خود برسد ، می ماند .



باید به ظرفیتی که هر شخص برای آموختن به خویش دارد ، اعتماد کرد .



منطق هرگز نمی تواند کاملاً بر احساسات غلبه کند .

بهترین شیوه نابود کردن پل میان جهان مرئی و نا مرئی , تلاش برای
تفسیر احساسات است .



تنها پس از آنکه با مسائل پیچیده روبرو شدیم , می توانیم مسائل ساده
را درک کنیم .



بدترین سرنوشتی که ممکن است کسی داشته باشد , تنها زیستن و تنها
مردن است , بدون عاشق شدن و بی معشوق بودن .

تنها علاقه است که ما را به شیدایی که شکل متعالی عشق است هدایت خواهد کرد .



قسمت مهمی از درس زندگی این است که با موقعیت ها چانه زنیم .



احترام به دیگران منجر به احترام گذاردن به خود ما می شود .

جایی که زور فقط می تواند نابود کند , لطافت می تواند نقش آفرینی کند .



چیزهایی در زندگی هست که برجستگی روی خود دارند با این مضمون :
تو قدر مرا نخواهی دانست , مگر اینکه مرا از دست بدهی و دوباره به دست
بیاوری .»



زندگی به مسابقه بزرگ دوچرخه سواری می ماند که هدف آن زیستن بر
اساس افسانه شخصی است .

هر آنچه آموخته ایم ، هیچ معنایی نخواهد داشت اگر از خودمان رضایت نداشته باشیم .



تنها در صورتی می توانیم به کسی کمک کنیم که به او اعتماد داشته باشیم.



هر روز معجزه خاص خود را دارد . موهبت های امروز را بپذیریم و به کار ببندیم .

وقتی انسان چیزی را آرزو می کند باید هدفی روشن از به دست آوردن آن داشته باشد .



وقتی عاشق هستیم ، وقتی در اعماق روحمان به چیزی ایمان داریم ، خود را از همه دنیا قوی تر حس می کنیم .



ما معجزه زندگی را تنها زمانی به طور کامل درک می کنیم که اجازه دهیم آنچه که انتظارش را نداریم ، رخ دهد .

زمانی که آرزوی چیزی را می کنیم ، زندگی ، خود ما را به سمت آن چیز هدایت می کند .



دو اشتباه بزرگ یکی این است که قبل از موعد اقدام به عمل کنیم و دیگری این است که فرصت مناسب را از دست بدهیم .



هنگامی که از باورها و آرمان هایی در حضور دیگران دفاع می کنیم، باید بکوشیم که در توافق با آن آرمان ها زندگی کنیم .

شادی کالایی نیست که در احتکار زیاد شود و نیز چیزی نیست که با
بخشیدن ، بکاهد .



دستی را پس نزنید که چهره شما را می تراشد , چرا که این دست راه را نیز
به شما نشان خواهد داد .



اگر عشق را می شناسی , پس باید روح جهان را هم بشناسی . چون آن هم
از عشق ساخته شده است .

وقتی عاشق باشیم همیشه سعی می کنیم که بهتر از آنچه هستیم , بشویم.



انسانی که گوش کردن نمی داند , نمی تواند توصیه هایی را که زندگی در هر لحظه به ما می کند بشنود .



تنها کسی که به صدای زمان حال گوش فرا می دهد می تواند تصمیم درست بگیرد .

زیبایی زندگی در همین است که احتمال دارد رویاهای ما به حقیقت
بپیوندند .



ترسو ها نه شکست می خورند و نه پیروز می شوند .



شکارگرانی موفق هستند که شرایط را به شکار تحمیل می کنند و وادارش
می کنند نزد آنها بیاید .

رویا ها غذای روح هستند , همانطور که خوردنیها غذای جسمند .



شیفتگی چیز زیبایی است به زندگی چاشنی می دهد و شادکامی ها را
افزون می کند .



در رابطه جنسی به سختی می توان دیگری را فریب داد , چون آن جاست
که هر کس نشان می دهد واقعا کیست .

مهربانی چه آسان است . اثرش آنی است و بانی اش همواره به یاد سپرده می شود .



آنانی که بیشتر بر ما تاثیر می گذارند , همان کسانی اند که به آنچه می گوییم باور دارند.



هرگز فرصتی را برای شاد کردن دیگری از دست ندهید , چرا که نخست خود شما از این کار سود می برید , حتی اگر هیچکس نداند شما چه می کنید .

تکبر و خود پسندی در بسیاری از موارد ، ماسکی بی ارزش از ترس و وحشت می باشد .



فقط یک راه برای مواجه شدن با یک مشکل وجود دارد ,حمله مستقیم به آن.



سکوت اختیار کردن همیشه فقط به معنای دست از سخن کشیدن نیست , بلکه آموزشی و تمرینی مناسب برای شنیدن تمام چیزهایی که در اطرافمان می گذرد می باشد .

ضرورت داشتن یک چیز خاصی - گاها چیزی کوچک و بی اهمیت - باعث می شود تا ما تبدیل به زندانی آن چیز بشویم .



همگی ما خودمان را برای کشتن اژدها آماده می کنیم . اما در پایان به وسیله مورچه های کوچک دریده می شویم که هرگز به آنها اهمیتی نمی دادیم .



هرگز نگذار آگاهی از عیب هایت , تو را بترساند .

بزرگترین ترس این نیست که در انجام کاری ناتوان باشیم ، بلکه بالا ترین درجه ترس و وحشت وقتی است که متوجه می شویم بسیار بیشتر از آنی که فکر می کردیم توانمند تر هستیم .



اگر شما دو پرنده را به یکدیگر ببندید ، آنها در مجموع چهار بال خواهند داشت ، اما هرگز موفق به پرواز نخواهند شد .



در جنگ ، توانایی غافلگیر کردن حریف ، کلید پیروزی است .

برخی از مشکلات را بپذیرید تا بتوانید در مقابل احساس کشنده خود
بزرگ بینی مقاومت کنید .



نه بر روی اهانتها و تحقیرهای انسانها حساب کن و نه بر روی تمجید ها و
ستایش های ایشان . به این ترتیب شما خواهی توانست راه خودت را
بسازی .



اگر می خواهید یک لعن و نفرین را از خودتان دور کنید ، هرگز نبایستی به
آن اهمیت بدهید .

وقتی ما احساس گناه می کنیم ، همیشه ناخودآگاه آرزوی تنبیه و مجازات
خودمان را داریم .



تمام چیز هایی که در مقابل ما قرار دارند ، به ما شانس و فرصت یاد گیری
و یا آموزش دادن را می دهند .



اگر برادر ما رمق فریاد زدن ندارد ، ماییم که باید اینکار را برایش انجام
دهیم .

کسی که می خواهد یک استاد باشد , فقط بایستی یک رشته را انتخاب کند
تا در آن به مرحله تکامل برسد .



شما همانگونه و با معیار هایی محاکمه می شوید که دیگران را محاکمه
کرده اید .



هرکس احساس ماجراجویی را از دست بدهد , به گونه ای احساس زنده
بودن را هم از دست می دهد .

ضرورت دستیابی به چیزهای مختلف در زندگی ، ما را زندانی آن چیزها می کند .



ما خودمان را عاقل می دانیم اما وقتی در تله گرفتار می شویم ، از چیزی که به دست آورده ایم ، دست نمی کشیم .



یک پیش گو پیش بینی نمی کند ، بلکه آفرینش و پدیدار شدن آینده را تحریک می کند و به آن انگیزه می بخشد.

انسان می تواند آینده خودش را از پیش بسازد , مشروط بر آنکه تصمیم
به ادامه راهش بگیرد .



انسان باید از گذشته رها شود و از میان راه هایی که به او ارائه می شود ,
بهترین را برگزیند .



برای آگاهی از استعداد ها و محدودیت هایتان , هیچ کس مناسب تر
خودتان نیست .

اگر روزی بگذارید توسط اندیشه و عقیده ای بیگانه مسموم بشوید ، بی شک می میرید .



ما در حال گذر از یک زندگی به زندگی دیگر هستیم ، و نمی توانیم فراتر از کردار های نیک مان باری حمل کنیم .



هر کس که فقط بخواهد ثابت کند حق با اوست ، در گمراهی کامل خواهد ماند .

انسانهای بی مصرف همیشه خود را مهم می دانند و تمام بی قابلیت‌هایشان را پشت ظاهری مقتدر پنهان می کنند.



کلید عرفان، تلاش برای دیدن آن چیزی است که در پس هر چیز نهفته است.



ایمان ، اگر خوب پرورش داده شود ، در برابر نومیدی مقاومت می کند .

کسی که با اراده آزاد خود توقف نکند ، سر انجام توسط زندگی فلج خواهد شد .



استعداد یک فرمانده خوب ، در تبدیل کردن اراده های گوناگون به یک اراده واحد ، نهفته است .



هنگامی که دشمن را قوی تر می بینید ، آنچه اهمیت دارد یک مبارزه نیست ، مهم نتیجه جنگ است .

هنگامی که به اندازه کافی نیرو داری ، از اینکه خود را ضعیف وانمود کنی
شرمنده نباش .



یک مبارز حقیقی روزهایش را تلف نمی کند تا نقشی را بازی کند که
دیگران برایش انتخاب کرده اند .



جهان صحنه شطرنجی است که حرکات روزانه ما ، مهره های آن و قوانین
طبیعت ، قواعد بازی آن هستند .

مبارزه راه روشنایی همواره بهترین بخش وجود خویش را تقدیم می کند
و از دیگران نیز همین توقع را دارد .



همه مبارزان راه روشنایی بارها " آری " گفته اند زمانی که می خواستند
" نه " بگویند .



آنکس که مشکلات را نمی شناسد , در را باز می گذارد و فاجعه ها از راه می
رسند .

هنگامی که مبتدی نیاز های خود را می شناسد ، هوشیار تر از خردمندی می شود که بی خیال است .



قدرت آب در این نهفته است که هرگز چکش نمی تواند آن را بشکند و چاقو نمی تواند آن را بدرد .



مبارزه راه روشنایی نمی گذارد چیزی او را از دنبال کردن هدفش منصرف کند .

نباید فراموش کرد که لحظاتی هست که در آنها قدرت ، موثر تر از زیرکی است .



انسان می تواند از ثمرات صرف نظر کند اما نمی تواند نسبت به نتایج بی تفاوت باشد .



یک مبارز راه روشنایی با همراهانش می رقصد ، اما مسئولیت گام هایش را به دیگری نمی سپارد .

در برابر ستم ، آزادی مفهومی قابل درک است و به معنای عدم بردگی است.



نخستین آموزش جوانمردی این است ، آنچه تا کنون بر دفتر عمر خویش
نگاشته ای یکسره پاک کنی .



مبارز راه روشنایی مثل کشتی گیر از قدرت عظیم خویش آگاه است و
هرگز با کسی که لیاقت افتخار مبارزه ندارد ، نبرد نخواهد کرد .

آنان که تیره بختی را با نگاهی بی تفاوت می نگرند از همه تیره بخت تر هستند .



اعتراف به ایمان یک انسان ، در کردار هایش است و نه گفته هایش .



حسادت ، همواره در کمین نابود کردن کار دیگران است ، حتی اگر برای ما نیز نیک باشد .

مردی که پیش داوری دارد ، ممکن است فردوس را برای خود و دیگران تحمل ناپذیر کند .



اگر بدانی که چگونه دست رد بر سینه وسوسه ها بزنی ، هرگز آسیبی نخواهی دید .



اگر احساس می کنیم که شخصی می تواند بهتر شود ، و اگر این شخص احساس می کند او را با خود برابر می انگاریم ، آنگاه به سخنان ما گوش می سپارد .

کسی فقط به دنبال نور است و از وظایفش شانه خالی می کند ، هرگز نور
را نخواهد دید .



زبانی که تمام ساکنان زمین آن را در قلب خود می فهمند ، زبان عشق است .



اگر فقط نوار شکست هایمان را تماشا کنیم ، نوامیدی ما را فلج می کند .

اگر فقط نوار موفقیت هایمان را تماشا کنیم ، دچار غرور می شویم و خود را داناتر از آنچه هستیم می پنداریم.



هرگز نخواهی توانست به جستجوی خدا بروی در حالی که دلت از این جستجو مشوش است .



کسانی که راه جدیدی را آغاز می کنند ، اما می خواهند ذره ای از زندگی پیشین را نیز به همراه داشته باشند ، گذشته شان عذابشان می دهد .

از تمامی موهبت هایی که خداوند امروز به تو ارزانی داشته ، بهرمند شو ،
موهبت را نمی توان ذخیره کرد .



در لحظه حل مشکلات ، هیچ راهی بدتر از تاخیر نیست .



اگر از پذیرفتن محدودیت سر باز زنی ، هرگز نمی توانی از شرشان رهایی
یابی .

اگر توانایی هایت را در زمان حال بپذیری ، شکی نیست که در آینده می توانی آنها را بهبود بخشی .



کسی که برای من می دزدد ، از من نیز خواهد دزدید .



ترس علامت بزدلی نیست ، ترس است که به ما امکان می دهد در برابر موقعیت های زندگی شجاع و با وقار باشیم .

کسی که ترس را تجربه می کند ، اما به رغم ترس به پیش می رود و به ترس اجازه نمی دهد که او را متوقف کند ، شجاعتش را به اثبات می رساند.



هر چه به خلقت خدا نزدیک تر شویم ، به او نزدیک تر می شویم .



کسی که بدون در نظر گرفتن خطر ، با شرایط دشوار گلاویز می شود ، فقط بی مسئولیتی اش را به نمایش می گذارد .

کعبود مبارزه روح را ضعیف می کند .



انسانی که نتواند در جایی که زندگی می کند محصولی بیورود ، هنوز آماده صحبت با خدا نیست .



کسی که از عرفان برای گریز از مشکلاتش استفاده می کند ، راه درازی نخواهد یافت .

اگر شخص بزدل و جبون باشد ، تواضع پیشه کردن کار مهملی است .



کار خداوند را تحسین کن و چنان که با دنیا مقابله می کنی ، بر نفست غلبه کن .



به خاطر داشته باشید که با دعا کردن ، نه تنها راه صمیمانه تری با عالم معنا برقرار می کنید ، بلکه به تمرین اراده نیز کمر می بندید .

حقیقت را بشناس ، آنگاه حقیقت تو را آزاد خواهد کرد .



بگذار هر کس خودش به داوری عقیده خود بنشیند . ما قاضی رویاهای
دیگران نیستیم .



کسانی که وعده می دهند و وفا نمی کند ، به اختگی و ناتوانی می رسند و
همین بلا بر سر آنهایی می آید که دلشان را به وعده ها خوش می کنند .

آدم ها می خواهند همه چیز را تغییر بدهند ، و در همان حال مایل هستند
همه چیز همان گونه بماند .



هر جا به جستجوی خداوند برخیزی ، او را در همان جا خواهی یافت .



پذیرفتن نیک سرشتی خود همیشه آسان تر از رویارویی با دیگران و
جنگیدن برای حقوق خود است .

هر گاه می خواهی به چیزی بررسی ، چشم هایت را باز نگه دار ، تمرکز کن و مطمئن باش که دقیقا می دانی چه می خواهی .



بدون ترس از خرد شدن ، بزرگ بودن معنا ندارد .



افرادی که ترسو هستند برای حل تعارض های درونشان ، از دیگران استفاده می کنند ، اما نمی توانند تصمیم مشخصی بگیرند .

فاجعه همیشه رخ می دهد ، و هیچ کدام از تلاش های ما نمی تواند صف
پلیدی را که منتظر ماست ، تغییر دهد .



مرگ بزرگترین یاور و همراه ماست ، چون به زندگی ما معنی می بخشد .



هدف ممکن است تغییر کند و این بستگی به راهی که در پیش می گیری
دارد و به طریقی که راه را طی می کنی .

خود پسندی باعث نابودی ما می شود ، چون دام های میدان جنگ را به
دلیل اطمینان به خود نخواهیم داد .



استفاده از قدرت تصمیم گیری به معنای رابطه و عهد شکنی نیست .



یک تصمیم ساده می تواند باقی زندگی یک انسان را تحت تاثیر قرار دهد .

آنان که خود را خردمند می دانند وقتی موقع تصمیم گیری می شود ، مردد می مانند و وقتی باید اطاعت کنند سرکشی می کنند .



راه سعادت برای هر کس متفاوت است ، و هیچ الگویی وجود ندارد که به دیگران ارائه دهیم .



تمام مردم جهان عطیه روحانی دارند اما برخی با عطیه ای پیشرفته تر به دنیا می آیند و دیگران باید برای رشد آن مبارزه کنند .

هر چه بیشتر درباره خودت بدانی ، این جهان را بیشتر می فهمی .



خداوند برای عمل حاصل از ایمان ما ارزش قایل است و دست ما را می گیرد
و در میان اسرار راهنمایی می کند .



رنج ها به خاطر این است که احساس می کنیم بیشتر از آنچه که می گیریم
، می دهیم .

تاسف ما به حال کسانی است که از دل به دریا زدن می ترسند .



کائنات همیشه به ما کمک می کنند که برای رویا های خودمان بجنگیم .



معمولا مردم در روزی که کمتر از هر روز دیگری انتظار مرگ را می کشند ،
می میرند .

هیچ کس با مطالبی که دیگران به او می گویند چیزی یاد نمی گیرد ، باید خودش به همه چیز پی ببرد .



بی معنی بودن زندگی تقصیر هیچکس به جز خودمان نیست .



باید از آن تیپ آدم هایی باشیم که به هر تصمیمی می گیرند پایبند باشیم و همیشه تا آخر کار پیش برویم .

دیوانه دست به خودکشی می زند ، قهرمان خود را فدای آرمانی می کند و
در راه آن به شهادت می رسد .



هرگز به عادت اجازه نده که بر حرکات فرمانروایی کند .



آگاهی از مرگ ، ما را به شوق می آورد که با شور و حال بیشتری زندگی
کنیم .

عشق راستین ، عشقی است که همواره می روید ، جهان را می جنباند و
آدمیان را خردمند می کند .



وقتی با عشق به دنیا نگاه کنیم ، کم کم عیب ها و نقص های ما ناپدید می
شود .



اگر نمی توانیم عشق بورزیم ، همان بهتر که بی درنگ متوقف شویم .

انسان ها ممکن است خود را فراموش کنند اما طبیعت هرگز آن را فراموش
نمی کند .



وقتی تصمیمت را گرفتی ، گزینه دیگر را به کلی به دست فراموشی بسپار .



انسان با نگاه کردن به آنچه در اطرافش جریان دارد ، می تواند راهی برای
نفوذ در روح جهان پیدا کند .

اگر به زمان حال توجه کنی ، می توانی آن را بهتر کنی و وقتی زمان حال را بهتر کردی ، آینده ات هم بهتر می شود .



تفکر در مورد یک دانه شن ساده است . اما در آن تمام شگفتی های آفرینش را خواهی دید .



وجود این عالم صرفا این اطمینان را به انسان می دهد که جهان دیگری وجود دارد که کامل است .

انسان از اینکه به دنبال مهم ترین رویا های خود برود می ترسد ، زیرا حس می کند که لیاقتش را ندارد ، یا نمی تواند به آن برسد .



تنها یک چیز دست یابی به رویا را غیر ممکن می سازد و آن ، ترس از شکست است .



اگر انرژی مثبتی در فضا رها کنی آن انرژی ، انرژی های مثبت بیشتری جذب می کند و از آن ها ، افرادی را پدید می آورد که شادمانی تو را می خواهند .

اگر نسبت به دیگران صبور باشیم پذیرش خطاهای خودمان ساده تر می شود .



عینا مثل پرده سینما ، خداوند پشت هر رنج و شادمانی زندگی انسان ها وجود دارد . وقتی فیلم تمام می شود ، می توانیم آن را ببینیم .



بهترین راه برای شناختن و نابود کردن دشمن این است که خود را دوست او وانمود کنیم .

از هر لحظه از زندگیت استفاده کن ، اگر نمی خواهی بعد ها افسوس و پشیمانی داشته باشی .



تحقق بخشیدن به افسانه شخصی تنها وظیفه آدمیان است. همه چیز تنها یک چیز است و هنگامی که آرزوی چیزی را داری سراسر کیهان همدست می شوند تا بتوانی این آرزو را تحقق بخشی.



نباید اجازه بدهیم روحمان به وسیله افسوس و پشیمانی ساییده شود .

در زندگی عشق باید ممکن باشد، حتی اگر بازتاب و پاسخ آنی نداشته باشد.



عشق تنها در صورتی زنده می ماند که امیدی برای فتح معشوق باشد.



اجتناب ناپذیر همیشه رخ می دهد. برای غلبه بر آن ، نظم و صبر لازم است.

فهمیدم که دست یافتن به اکسیرِ اعظم ، نه فقط از عده ای اندک ، که از تمام مردم دنیا ساخته است .



هیچ یک از ما کاملاً شبیه هم نیستیم پس آرمان ها و آرزوهای متفاوتی داریم .



بزرگترین گناه ممکن پشیمانی است .

بدبخت کسی است که می ترسد خطر کند .



تنها هنگامی معجزه زندگی را به راستی درک می کنیم که بگذاریم نا
منتظره رخ دهد .



عشق بذر رشد ماست هرچه بیشتر عشق بورزیم تجربه روحانیمان بیشتر
می شود .

عشق یعنی با دیگری یگانه شدن و جرقه خدا را در دیگری دیدن .



من می توانم انتخاب کنم که قربانی دنیا باشم یا یک ماجراجو در جستجوی گنج ، همه اینها به طرز نگاه من به زندگی بر میگردد .



آزادی بی تعهدی نیست توانایی انتخاب و تعهد به آن انتخاب است .

شترها خیانت کار هستند: هزاران گام بر می دارند و هیچ نشانی از خستگی نشان نمی دهند. اما ناگهان از پای می افتند و می میرند.



کسی که به صحرا می رود نمی تواند عقب گرد کند ، و هنگامی که نمی شود به عقب برگشت فقط باید در جستجوی بهترین راه برای جلو رفتن بود .
بقیه فقط به خدا مربوط می شود .



هر گز از رویاهایت چشم پوشی نکن . منتظر نشانه ها باش .

این تشکر و پاداش خیلی بیشتر از سخاوت من است. این طور حرف نزنید ،
ممکن است که زندگی آن را بشنود و دفعه آینده سهم کمتری به شما بدهد.



حقیقت آن جاست که ایمان هست ...



لحظاتی هست که جز غم و رنج چیزی رخ نمی دهد و نمی توانیم از آن
اجتناب کنیم. تنها هنگامی دلیل وجودشان را می فهمیم که بر آنها غلبه
کرده باشیم.

آرزوها و خواسته های ما حتما نباید در دور دست پیدا بشه . شاید در همین چند قدمی باشه . فقط باید ببینیمش و درکش کنیم.



زندگی مثل یک چراغ ، راه رو برای آدم روشن میکنه و انسان میتونه چیزهایی رو ببینه و درک کنه که قبلا متوجه اش نبوده .



با وجود هر چی که تو رو مایوس کرده باید زندگی کنی و دنیا و زندگی رو قشنگ ببینی و از این همه زیبایی لذت ببری .

دشمن خویش را ببخش اما او را دوست خود ندان.



خدا در بهترین زمان نشانه ای برای ما می فرستد ،این ما هستیم که گاهی اوقات نشانه ها را نمی بینیم .



آن چه بوده است همان است که خواهد بود و آن چه شده است همان است که خواهد شد و زیر آفتاب هیچ چیز تازه نیست.

فرشته ی ما همیشه حضور دارد و اغلب برای اینکه چیزی به ما بگوید از دهان شخص دیگری استفاده میکند.



وقتی دو عاشق با هم ملاقات می کنند و نگاهشان به هم می افتد ، گذشته و آینده اهمیت خود را از دست می دهد .



وقتی ما کسی را می بینیم و عاشق می شویم، احساس می کنیم که همه ی دنیا با ما است .

داستانی درباره ی پلیکانی وجود دارد که در یک زمستان سخت، گوشت
خودش را در اختیار فرزندانش گذاشت و خود را قربانی کرد.
وقتی سرانجام از ضعف درگذشت، یکی از جوجه ها به دیگری
گفت: "بالاخره راحت شدیم! دیگر داشتیم از خوردن غذای تکراری خسته می
شدیم"



کاش یه راهبر مطمئن بود که مرا از این وادی دیوان برهاند ، دنیایی که
راستی در آن جرم است.

می توان گفت: نیکی و بدی یک چهره دارند، همه چیز به این بسته است که هر کدام کی سرِ راه انسان قرار بگیرند.



اسب سواری که از اسب می افتد اگر بلافاصله سوار اسبش نشود دیگر هیچگاه شهامت سوار شدن را پیدا نخواهد کرد.



تحقق بخشیدن به افسانه ی شخصی، یگانه وظیفه ی آدمیان است و همه چیز تنها یک چیز است.

گاهی اوقات برخی برکات خداوند با شکستن شیشه ها وارد می شوند .



آزادی همان بی تعهدی نیست آزادی توانایی انتخاب و تعهد به آن انتخاب است.



همواره پیش از تحقق یک رویا روح جهان تصمیم میگیرد تمام آنچه را در طول طریق آموخته ای بیازماید .

وقتی از اعماق قلبت چیزی را بخواهی به روح جهان نزدیک تری .



فقط یک طریق یاد گرفتن وجود دارد و آن از طریق عمل کردن است.



هر اتفاقی که برای بار دوم روی دهد، حتماً باز هم تکرار خواهد شد.

ذهن متعصب همانند مردمک چشم است که هر چه قدر نور بیشتر بتابد
تنگ تر می شود .



برای اثبات راه خود نیازی به اثبات بی راهه بودن راه دیگران نیست .



هیچ چیز کاملاً خطایی در دنیا وجود ندارد حتی یک ساعت از کار افتاده هم
در روز دو بار ساعت را دقیق نشان می دهد .

هر چیز که یکبار رخ دهد ممکن است دیگر هرگز رخ ندهد. اما چیزی که دو بار رخ داد ، قطعا بار سوم نیز رخ خواهد داد.



اگر نماز نخوانیم ، گر چه خداوند همیشه نزدیک می باشد ، معذالک هرگز متوجه حضور او نخواهیم شد .



همیشه در حال زندگی کن ، چون اگه به گذشته فکر کنی افسرده میشی و به آینده خیال باف . به حال فکر کن تا آینده رو بسازی.

چه چیزی تو را از خویش متنفر می کند؟ شاید همواره از اشتباه ترسیدن.



مثل چشمه باش که می جوشد نه مثل آب انبار که فقط آب را در خود نگه می دارد.



اگر از گذشته ات راضی نیستی فراموشش کن. داستان جدیدی بیافرین و به آن باور کن.

جهان از من چه می خواهد؟ آیا می خواهد که هیچ ریسکی نکنم، و به جایی
برگردم که از آن آمده ام چون جرات آن که به زندگی "بله" بگویم را
نداشتم؟



مرید گفت چه سکوتی! مراد گفت هرگز نگو چه سکوتی! همیشه بگو: نمی
توانم به صدای طبیعت گوش بدهم.



تو ممکنه توی دنیا یک نفر باشی ولی واسه بعضی افراد تموم دنیا هستی.

هر کس فکر می کند دقیقا می داند ما باید چطور زندگی کنیم، اما هرگز نمی دانند چگونه باید زندگی خودشان را بگذرانند.



مسائل ساده غیر عادی ترین مسائل اند و تنها فرزندگان می توانند آن ها را ببینند.



هر کس شمشیری دارد، باید آن را پیوسته بیازماید، مبادا در غلافش زنگ بزند.

همه کارهای بزرگ توسط آدم های معمولی انجام می پذیرد .



خود را بدتر از دیگران دانستن یکی از بی رحمانه ترین کارکردهای غرور است .



و لازم نیست بدانیم چگونه... لازم نیست بدانیم کجا... اما در آغاز هر کاری، باید از خویش بپرسیم: « چرا باید این کار را بکنیم؟ »

همیشه بهای چیزی را که می دانیم می دهیم .



موفقیت تو در جاهای دور و راههای عجیب نیست. موفقیت تو در راهی
است که هر روز از آن می گذری .



کسی که گوش شنوا ندارد هرگز توصیه هایی را که زندگی هر لحظه به ما
میکند را نمی شنود .

اگر هنوز زنده ای ، به خاطر آن است که هنوز به آنجا که باید باشی
نرسیده ای.



دگرگون کردن آنچه در بیرون است دشوارتر از دگرگون کردن چیزی است
که در درون است .



وقتی در زندگی ات به چیز مهمی دست می یابی لازم نیست گمان کنی که
باید از همه چیز دیگری دست بکشی .

در عشق هیچ خطری وجود ندارد . هزاران سال است که آدم ها یکدیگر را
جست و جو کرده اند و یکدیگر را یافته اند.



شاید راه تو یکی از راه هایی باشد که به خدا می رسد .



ما معجزه حیات را واقعا در نمی یابیم مگر آن که در انتظار نامنتظر باشیم.

هر چیز مجاز است جز ایجاد وقفه در تجلی عشق.



بدون تلاش هیچ چیز رخ نمی دهد حتی معجزه .



دیوانه بمانید، اما مانند عاقلان رفتار کنید، خطر متفاوت بودن را بپذیرید،
اما بیاموزید که بدون جلب توجه متفاوت باشید .

انسان باید سرنوشت خود را انتخاب کند، نه اینکه آن را بپذیرد.



تاریک ترین ساعت، پیش از طلوع خورشید فرا میرسد.



در جوانی آنگاه که رؤیاهایمان با تمام قدرت درما شعله ورنند خیلی شجاعیم ولی هنوز راه مبارزه را نمی دانیم ، وقتی پس از زحمات فراوان مبارزه را می آموزیم دیگر شجاعت آن را نداریم .

انتظار این نخستین درسی بود که درباره ی عشق آموختم .



پیش از این آرزومندانه به صحرا می نگرستم اما اکنون امیدوارانه .



شاید فراقی که در این روزها ناچار به پذیرش آن هستیم ، خود سودمند باشد چیزهای بسیار بزرگ را تنها می توان از دور دید.

هر چیزی در زندگی یک نشانه است .



همانگونه که درباره همسایه تان داوری می کنید بر شما داوری خواهد شد.



همه ما نشانه هایی را دریافت میکنیم اما تنها عده ای از ما آنها را جدی
میگیریم.

دو نوع احمق وجود دارد :

آنان که بخاطر یک تهدید از انجام کاری دست می کشند . و آنان که گمان میکنند می توانند به کاری دست بزنند چون تهدید گرانه است.



هر راهنمایی در شب تاریک فانوسش تنها چیزی را نشان می دهد که انسان دوست دارد ببیند و اگر بر حسب اتفاق فانوس خاموش شود انسانها گم می شوند زیرا راه برگشت را نمی دانند .

خیانت ضربه ایست که انتظارش را نداریم .



در عشق تا کشف حیاتی ترین پاسخها زمان لازم است .



کسی که عاشق می شود ، دنیا را فتح می کند و باکی از این که چیزی را از دست بدهد ندارد .

تنها راه یافتن راه حل صحیح شناختن راه حلهای نادرست است .



شیطان در جزییات نهفته است .



آدم باید مثل صخره باشد . بدون اینکه شمشیر بکشد ثابت کرده است که شکست ناپذیر است .

هرگاه تصمیم بگیری پیشرفت کنی جهان اطراف تو نیز پیشرفت می کند .



انسان خوشبخت انسانی است که خدا را در درون خود دارد .



چطور می تونین تو این دنیایی که زمان هم بهتون دروغ میگه به کسی
اعتماد کنین؟ حتی اگه بهترین آدم روی زمین باشه. شاید مثل کوئیلو...

با سپاس از اعضای صمیمی سایت سبز پاتوق
www.SabzPatogh.com